جلسه سوم: 27- 6-1391

**انقلاب نسبت:**

**نظر آخوند**

بحث در مورد این بودکه اگر یک عامی داشته باشیم که دو تا خاص در مقابلش باشند و فرضا یکی از خاص ها قطعی و دیگری ظنی باشند آیا هر دو خاص را باید مخصص عام قرار داد، یا این که اول باید عام را با خاص قطعی تخصیص زد و بعد بگوئیم که نسبتش با خاص دیگر تغییر می کند.

مرحوم شیخ یک بیانی داشتند در این که عام با هر یک از خاص در عرض هم سنجیده می شوند.

یک بیان دیگری هم مرحوم آخوند دارند که یک بیان عام است که در واقع تمام صور انقلاب نسبت را می خواهند انکار کنند.

محصل فرمایش ایشان این است:

1. نسبت سنجی در باب تعارض به لحاظ ظهور عام است.
2. مخصص منفصل و لو قطعی باشد ظهور عام را تغییر نمی دهد وقتی ظهور دلیل به وسیله مخصص منفصل تغییر نکرد و فرض هم این است که نسبت سنجی به ملاحظه ظهور است و نه به ملاخظه حیجت عام، مجرد این که عام در بعضی از افراد حجت نیست باعث نمی شود که نسبت آن با دلیل دیگر تغییر کند. این محصل فرمایش ایشان است.

مرحوم حاج شیخ این جا یک بیانی دارند: ایشان می فرمایند که ما یک دلالت تصوریه داریم و یک دلالت تصدیقیه. درست است دلالت تصوریه که ناشی از وضع است با مخصص منفصل تغییر نمی کند ولی دلالت تصدیقه تغییر می کند و شاهدش هم این است که شما می گوئید تصدیق را یک مقداری می شود تخصیص زد، فرض کنید اگر برای دلیل اکرم العلماء صد فرد داشته باشیم نهایت چهل نفرش را تخصیص بزنیم، به هرحال حدّی دارد برای تخصیص زدن.

بحث این است که یک دفعه تخصیص محال می شود تا قبل از او تخصیص جایزاست به آن حد که می رسد تخصیص غیر جایز می شود. یا مرحله مرحله، ظهور قوی تر می شود تا اینکه ظهور تبدیل به نص می شود، یعنی ظهورعام نسبت به ما بقی به تدریج قوی تر می شود تا جایی که به حدی می رسد که دیگر قابل تغییر نیست. وجداناً مطلب این گونه است. بحث این است که به هرحال این که شما می گوئید :عامی که صد فرد دارد نهایت چهل فرد می شود خارج گردد، اگر ده فرد یا بیست فرد خارج شد سی تا فرد خارج شد که این ها جایز است، ظهور در جای خودش است به محض این که به سی و نه رسید ظهور یک اندازه است به محض این که به چهل رسید یک دفعه می شودغیر قابل تخصیص، یا نه، ظهور به مرور قوی تر می شود تا عام نص می شود، نص شدن عام یعنی عام ظهورش به ما بقی افراد علی القاعده تغییر نمی کند، چون شما نمی توانید بگوئیدیک باره غیر قابل تخصیص می شود.

حالا من این گونه تعبیر بکنم فرض کنید که یک عامی باشد که ده فرد داشته باشد که ما بگوئیم که چهار تا از افراد این را می توانیم خارج کنیم هر فردی از این عام را که در نظر بگیریم ممکن است که یکی از آن چهار فرد باشد یعنی ده تا فرد ممکن است خارج بشود یکی از این چهار تا ممکن است. حالا اگر یکی از این ها تخصیصش قطعی شد به این صورت که علتی که این ظهور صد در صد نیست احتمال تخصیص است لذا اگر از آن چهار تا یکی خارج شد باقی می ماند سه تا، ما الان نه تا فرد داریم تحت عام، این ممکن است یکی از آن سه تا باشد بعد همین جور، هر مقدار تخصیص ها بیشتر می شود احتمال این که این دلیل ما جزء آن مخصصات باشد ضعیفتر می شود. تا اینکه اگر چهار تا را خارج کردیم که یقین داریم پنجمی نمی تواند مخصص باشد. به طوری که به تدریج احتمالش می شود صفر، این که احتمال مخصص بودنش کم می شود منشا تقویت عام می شود. این توضیح فرمایش مرحوم حاج شیخ.

**نظر میرزای نائینی:**

مرحوم نایئنی این جا مطلبی فرموده است که از جهتی از فرمایش مرحوم شیخ کاملتر است و از جهتی آن نکته مرحوم حاج شیخ که چرا ظهور تقویت می شود را ندارد ولی از یک جهت دیگر تقسیم بندی کامل تری است.

ایشان می فرماید که سه گونه دلالت وجود دارد: یک دلالت تصوریه و دو تا دلالت تصدیقه. دلالت تصدیقیه اولی و دلالت تصدیقه ثانویه. دلالت تصوریه همانی است که هر لفظی و لو از ذی شعور صادر نشده باشد و لو قرینه بر خلاف باشد ولی دال بر معنای وضعیش است. دلالت تصدیقیه اولی یا دلالتی که بیانگر دلالت استعمالی است دلالتی است که متکلم لفظ را با اختیار و قصد خودش در معنای خودش استعمال می کند لفظ کاشف از این است که مراد استعمالی متکلم چیست؛ فرض کنید جایی که می گوئیم رایت اسداً یرمی حیوان مفترس است. ولی مراد جدیش رجل شجاع است.

دلالت یعنی کاشفیت لفظ از آن معنا، که در دلالت تصوریه است. ولی در دلالت دوم که تصدیقیه است می شود گفت متکلم قصد کرده است افهام آن معنا را به مخاطب.

یک مرحله این است که آن مراد جدی متکلم هم باشد ممکن است گاهی اوقات لفظی را در معنا به کار برده باشد ولی به قصد شوخی و ترس و تقیه باشد و نخواهد جداً به مخاطب ابراز کند.

ایشان می فرماید که در دو مرحله اول با آمدن قرینه و مخصص منفصل دلالت کلام تغییر نمی کند دلالت الفاظ متکلم بر معنای تصوری یا بر مراد استعمالی آن تغییر نمی کند ولی دلالتش بر مراد جدی تغییر می کند و آن چیزی که ملاک است در تعارض، آن دلالت کلام بر مراد جدی است که منشا تعارض شده است و الا متکلم یک لفظی را بگوید که زید آمد به طور جدی بگوید و یک جای دیگر بگوید زید نیامد و به شوخی بگوید این جا که تعارض ندارند، تعارض به لحاظ کاشفیت از مراد جدی متکلم شکل می گیرد.

پس بنابراین وقتی تعارض به لحاظ کاشفیت از مراد جدی است نسبت سنجی هم این جا می شود، و این جا هم دلالت الفاظ با قرینه منفصل تغییر می کند ، و وقتی تغییر کرد قهراً باید انقلاب نسبت را شما بپذیرید. البته در مورد کلام نائینی یک بحث این است که آیا آن نکته ای که مرحوم شیخ می خواهند بگویند در نظرشان بوده یا نه؟ چون ایشان یک تقریب دیگری دارند که آن با پذیرش این است که قرینه منفصل ظهور کلام را از بین می برد با این حال می گویند انقلاب نسبت درست نیست همان بیانی که قبلاً از مرحوم شیخ نقل کردیم.

بنابراین مرحوم نائینی این صورت از انقلاب نسبت در نظرش نبوده است بیشتر صورت دیگری را در نظر گرفته است که عبارت است از دو تا عام داریم که متباین هستند: اکرم العلماء و لا تکرم العلماء؛ اگر برای یکی از این ها یک مخصص وارد شد آیا این عامی که به آن مخصص وارد شده است خودش بعد از تخصیص، آن یکی را تخصیص می زند یا نمی زند؟ این صورت است. یعنی عکس صورتی که در ابتدای سخنش در نظر گرفته است که نتیجۀ انقلاب نسبت، ایجاد تعارض است و عرض کردیم نتیجه انقلاب نسبت گاهی اوقات این است که تعارض غیر مستقر تبدیل بشود به تعارض مستقر و گاهی تعارض مستقر به تعارض غیر مستقر و جمع عرفی تبدیل می کند.

فکر می کنم مرحوم نائینی بیشتر رو این صورت دوم ناظر باشد. چون به هر حال باید کلام مرحوم شیخ را که متعرض شده است در نظر داشته باشد.مرحوم نائینی گفتند که اگر کسی انقلاب نسبت را درست تصور کند حتماً خواهد پذیرفت.

**نظر اقای روحانی:**

یک بیانی در کلام آقای روحانی این جا وارد شده است که چکیده فرمایشات آقای صدر بازگشت می کند به این فرمایش، حالا تفاوت هایی هم وجود دارد که بعداً عرض می کنم. یک نکته ای در منتقی الاصول دارند که من با حذف بعضی از تفصیلاتی که ایشان داده اند چکیده اش را عرض می کنم. ایشان می فرمایند که:

مخصص منفصل کاشفیت دلیل را در مراد جدی تغییر می دهد و کاشفیتش را محصور می کند به یک قسم خاصی و در نتیجه انقلاب نسبت باید رخ بدهد. این از این جا ناشی شده است که شما ملاک را در ظهورکاشفیت شخصی دانسته اید در حالی که ظهور به مناط کاشفیت نوعیه است چون در نوع موارد کاشفیت دارد ظهور شکل می گیرد و آن چیزی که ملاک ظهور است کاشفیت نوعیه است، بنابراین درست است که با آمدن مخصص بر یک دلیل دیگر کاشفیت شخصیش از بین می رود ولی این که در نوع موارد این عام، کاشفیت دارد این هنوز هم باقی است و از بین نرفته است.

**ملاک بودن ظن نوعی یا شخصی در نسبت سنجی:**

حالا من یک توضیح بیشتری برای فرمایش ایشان بدهم که آقایان در حجیت ظهور می گویند ظهور متوقف بر ظن فعلی به مراد نیست بلکه اگر ظن به خلاف هم داشته باشد باز ظهور حجت است. این به خاطر این است که ظن نوعی ملاک است. بنابراین آن چیزی که مناط و ملاک است ظن نوعی است و ظن نوعی با آمدن مخصص منفصل تغییر نمی کند این محصل فرمایش ایشان است. البته ایشان فرمایشات مفصلی دارد که اگر بخواهید بگوئید که عام بما هو حجهٌ موضوع حجیت است چه اشکالاتی دارد؟ یک سری ریزه کاری هایی دارد که من وارد آن بحث ها نمی شوم.

به نظر می رسد این تأیید اخیری که ما برای فرمایش ایشان آوردیم یک ابهامی در آن وجود دارد و آن این است که ظن نوعی و شخصی را به دو گونه می شود تفسیر کرد:

1. مراد ظن آوری خبربرای نوع مردم یا شخص مخاطب است: آیا باید مخاطب به فهم خودش ظن پیدا کند یا همین که برای نوع مردم ظن حاصل شد کفایت می کند.
2. مراد از ظن شخصی و نوعیش، ظن شخص خبر است یا نوع این اماره است.

مرحوم نائینی هم یک جایی مطلب را اشاره کرده اند که در احتجاجات درجایی که یک کسی بر دیگری می خواهد احتجاج کند هیچ وقت مدار بر ظن شخصی نیست چون نمی شود مدار قانون بر ظن شخصی باشد خب من یک مطلبی را می گویم که من ظن پیدا نکردم این جا بعضی وقت ها حاجت های شخصی دارد که تابع ظنش است. مثلاً می آید می گوید امروز فلان کالا را بخری سود می کنی اگر ظن پیدا کرد از قول او، می رود می خرد و اگر ظن پیدا نکرد نمی خرد. در فوائد شخصیه انسان تابع ظن شخص خودش است. ولی جایی که بحث احتجاجات است یعنی جایی است که افراد می خواهند همدیگر را مؤاخذه کنند ایشان می گوید هیچ وقت پایه روی ظن شخصی نیست. این ظن شخصی و نوعی ای که این جا مطرح است چه نوع ظنی است.آیا ظن شخص متکلم یا ظن شخص مخاطب یا ظن نوع مردم ملاک است؟

ظن نوع مردم ملاک است ولی ظن نوع مردم در خصوص این خبر، اما این که در جایی که یک ویژگی وجود دارد و لو این که نوع اخبار ظن آور است ولی یک خبر خاصی است که در شرائط خاصی است که ظن نمی آورد. نوعیت را نسبت به مخبر علیه باید در نظر گرفت، ولی ظن آوری خبر برای نوع مخبرین در خصوص این خبر است، ولی این که فرض کنید در جایی شما این گونه در نظر بگیرید که نوع اخبار ظن آورهستند با خصوص این خبری که ما روبرو شدیم به خاطر ویژگی هایی که دارد نوع مردم ظن نمی آورند معلوم نیست که حجت باشد.

آن بحثی که ما گفتیم که تابع ظن شخصی نیست آن مقداری که هست تابع ظن شخص متکلم نیست.خلاف ظن شخص متکلم هم به درد نمی خورد ولی اگر برای نوع مردم هم ظن نیاورد یا از آن بالاتر برای نوع مردم ظن به خلاف بیاورد این خیلی روشن نیست یعنی آن تاییدی که ما می گفتیم خیلی روشن نیست. اساساً بین ظن نوعی و ظن شخصی بین این دو تا مطلب خیلی ابهام وجوددارد . بعضی جاها ظن نوعی و شخصی را به اعتبار نوع مخاطبین و نوع مخبرالیه ها در نظر می گیرند بعضی وقت ها به اعتبار خبر ها در نظر می گیرند این ها یک مقدار خلط شده اند.

بله یک مطلب هست و آن این است که چون اخبار معمولاً ظن آور است یعنی آن کاشفیت نوعیه که نوع خبر دارد ، خودش منشا می شود که از یک خبر ما ببینیم برایمان ظن ایجاد بشود ، یعنی کاشفیت نوعیه خبر منشا می شود کاشفیت یک خبر خاص را ایجاد کند ولی آن چیزی که ملاک است کاشفیت برای نوع مردم است نه برای خصوص من، این کاشفیتی که این خبر خاص دارد گاهی اوقات معلول کاشفیت نوع اخبار است.

ولی اگر درجایی آن کاشفیت نوعیه اخبار منشا کاشفیت این خبر خاص نشود این جا به نظر می رسد که هیچ وجهی هم ندارد.

یک سری مواردی است که قیوداتی در خبر واحد است مثلاً اگر خبر واحد مخبرش نسبت به این موضوع تمایلات شخصی داشته باشد مثلا در مورد شاهد و متهم می گویند یکی از قید هایی که در روایت ما هم مطرح است و به نظرم می رسد که عقلائی است این است که شاهد نسبت به مشهودٌ علیه خصومت دنیویه نبایدداشته باشد، و الا این خصومت دنیویه نه این که منشا فسق می شود نه! فرض این است که عادل است منشا فسقش نمی شود. بحث این است که کسی که با دیگری بد است نا خود آگاه بدی هایش را پر رنگ تر می بیند و قوۀ تشخیصش تغییر می کند و بعضی اوقات محسوسات با بعضی از تخیلات قاطی می شود این به خاطر این گونه مسائل است که این حجت نیست. این علتش چیست؟ چون جایی که شاهد بر علیه مشهودُ علیه خصومت دنیویه داشته باشد دیگر شهادتش طریقیت برای نوع عقلاء ندارد. چرا شما این قید را می زنید اگر شهادت به اعتبار نوع شهادت ها باشد خواه خصومت دنیوی داشته باشد یا نداشته باشد نوع شهادت ها طریقیت دارد ، ولی بحث این است که و لو نوع شهادت ها طریقیت دارد ولی خصوص شهادت شاهدی که با مشهود علیه خصومت دنیویه دارد این طریقیت برای نوع مردم ندارد. و آن چیزی که ملاک است طریقیت برای نوع مردم است که حاصل نمی شود.

به نظر می رسد که این اصلاً درست نیست آن ظن نوعی که می گویند معبتر است روشن است ظن برای نوع مردم در خصوص این خبر معتبر است، ظن شخص متکلم شخص مخاطب این ها ملاک نیست و ظن به خلاف مخاطب هم مضر نیست این ها درست است. بنابراین از آن بحث اگر بخواهیم برای ما نحن فیه استفاده کنیم آن ربطی به ما نحن فیه ندارد.

چون اینکه گفته اند «ظن به خلاف مضر نیست» روشن نیست که ناظر به این بحث باشد.

اما اصل مطلب که آیا واقعاً آن چیزی که ملاک حجیت است ظن در نوع در موارد است یا ظن در خصوص این خبر است؟

به نظر می رسد که هیچ وجهی ندارد که ظن در نوع موارد حجت باشد یعنی این دیگر یک بحث وجدانی است و برهان خیلی خاصی نمی شود برایش اقامه کرد. این جا هم همین است که ایشان می گوید: ملاک کاشفیت نوعیه است، نه، ملاک کاشفیت برای شخص خبر است البته برای نوع مردم ، به یک معنا نوعیت درست است کاشفیت برای نوع مردم باید باشد در خصوص مورد، این را حاج آقا مکرر تاکید می کردند که کاشفیت در خصوص مورد است ولی برای نوع مردم.